



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۹/۲۶

سیدهاشم سدید

## نگاه دو باره و تکمیلی بر بحث شاهنامه و تفکرات فردوسی

مدتی قبل بحثی داشتم پیرامون اندیشه های فردوسی، البته نه در مقام یک شاعر، که در مقام یک متفکر و کسی که بیشتر از همه در دوره های کهن در منطقه ای که او زندگی می کرد بر خرد و خردورزی تأکید می ورزید، ولی خود بدان ها، طوری که از شاهنامه بر می آید، چندان پایبند نبود. وقتی پدیده تفکر را برای شناخت خود تفکر و شناخت سایر پدیده ها مورد تأمل قرار می دهیم، عمدتاً با سه نوع تفکر رو به رو می شویم:

- تفکر عقلانی (علمی).

- تفکر عاطفی (احساسی).

- تفکر خیالپردازانه؛ که زاده ذهن خلاق انسانی است.

افسانه ها، که همان اسطوره ها هستند و بیشتر با آرزو های بشری سروکار دارند، همیشه خاستگاه خیالپردازانه و منشأ عاطفی داشته اند.

افسانه - اسطوره از زمان های بسیار بسیار کهن در میان و در ادبیات مردمان و ملت های مختلف وجود داشته است. انسان های جهان کهن هر آن چیزی را که در دل و در زندگی آرزو می کردند، و هر آن چیزی را که نداشتند و می خواستند داشته باشند، یا داشتند و نمی خواستند از دست بدهند، از این طریق در جهان خیال و تصور برای خود ذهناً خلق و مانا می کردند؛ مانند عمر طولانی که فردوسی شاعر در بیت آتی با یادی از عمر دراز دیگران آرزوی آن را می کند: "چنین سال سیصد همی رفت کار - ندیدند مرگ اندران روزگار"، که در واقع انعکاسی از خواسته و میل درونی او برای داشتن یک زندگی طولانی بود. و در بسا موارد با این تخیلات زندگی دشوار و پیچیده خود را در جهان خیال سهل و آسان می ساختند.

عقاید زردشتی از راه شاهنامه به مردم معرفی گردید و بنابر باور های زردشتی عمر عالم به دوازده هزار سال - تا زمان کیومرث - می رسید. فردوسی کیومرث را اولین انسانی می داند که خلقت یافته است - همانطور که آدم در ادیان سامی .

کیومرث در دو همین دور از چهار دور پیدایش عالم، یعنی چیزی بیشتر از سه هزار سال بعد از پیدایش عالم به دنیا آمده و خلقت او هفتاد روز را دربر گرفته است .

چنین تصویری، به خصوص خلقت یک انسان طی هفتاد روز، برای انسان امروز، چون با تجربه ثابت شده است که پیدایش طبیعی یک انسان بعد طی مراحل نه ماهه تنها در چند دقیقه به انجام می رسد، غیر قابل درک و فهم است . همینطور در مورد تاریخ پیدایش انسان. اگر پیدایش انسان های پیش از انسان هوشمند را در نظر بگیریم، تنها انسان هوشمند، برخلاف آنچه در اوستا و شاهنامه آمده است، بیشتر از دو صد هزار سال پیش در جهان می زیسته .

نتیجه این بخش از گفتار اینکه: این تفکرات فردوسی که چیزی غیر از تخیل و افسانه نیستند، بنیاد منطقی و علمی ندارند و در زمره واقعیات ها به حساب نمی آیند.

اگر گفته های اندیشمندان اندیشمندان را بپذیریم، که بهتر است بپذیریم، افسانه یا اسطوره نوعی از شناختی است که از ذهن پیشا منطقی انسان تراوش نموده است و برای بشر باستانی معنای حقیقی دارد، در حالی که برای انسان امروزی، که با ذهن منطقی فکر می کند، معنای حقیقی ندارد و نداشته است.

شاهنامه را تاریخی دانستن، حتا بخش به اصطلاح تاریخی آن را، هم خالی از خطا نیست. چرا؟ چون داستان ها رویداد هایی را که در شاهنامه می خوانیم - اگرچه انسان و زمان و مکان در این رویداد ها و داستان ها نقش دارند و همه اجزای تاریخ پنداشته می شوند - همانی نیستند که بودند، به معنی اصلی کلمه تاریخ نیستند، بلکه داستان ، اسطوره یا افسانه پنداشته می شوند.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولی

اسطوره شناسان امروز می کوشند برای شناخت بیشتر و بهتر حکایات، قصه ها و افسانه ها (اسطوره ها) غشا یا لایه افسانه ها را بشکافند و معنی واقعی گفته ها را که بعضاً معماگونه بیان شده اند، دریابند. شمشیر در زمین فرو بردن و زمین را وسعت بخشیدن تخیل محضی است از یک انسان خیالپرداز، حال هر کسی باشد.

چنین امری به معنی واقعی کلمه هیچ وقتی رخ نداده است و هیچ گاهی رخ نخواهد داد. اما این داستان در باورهای زردشتی، که شاهنامه آن ها را به ما بازگو می کند هم وجود داشته و هم بیان شده است. داستانی که بر بنیاد تفکر خیالپردازانه و شکل اسطوره ای به وجود آمده است و عقل انسان عاقل نمی تواند در برابر آن تمکین کند! اما، اگر از نظر سمبولیک پوسته این افسانه را بشکافیم و به این باور از زاویه نمادین نگاه کنیم؛ می توانیم بگوییم که منظور از این سخن این بوده است که شاهی از میان شاهان پیشدادی به وسیله شمشیر و جنگ و کشتار و شکست همسایه ها و اشغال سرزمین های آن ها برای زیستن راحت مردمان خود زمین بیشتری دست و پا کرده است. در این صورت ما جنبه نمادین داستان را قبول می کنیم، اما به نیت خیرخواهانه پادشاهان پیشدادی، که بنابر گفته های فردوسی جز خیر و نیکی به چیز دیگری فکر نمی کردند، نمی توانیم شک نکنیم. و نمی توانیم، خلاف باورهای فردوسی و متن شاهنامه، پیشدادی ها را اولین مردمان مهاجم نشناسیم. و اینکه گفته می شود فردوسی از کلام نادرست خوشش نمی آمد و...، بلکه طوری که آمد، فردوسی را می توان تنها یک شخص چرب گفتار و مبلغ جنگ و اهل شمشیر و تیر و تلوار و طرفدار کشتن و بستن و زور و قهر و غصب ملک و دیار دیگران و آواره ساختن آن ها از سر زمین های شان دانست؛ که از نظر من هم ترکنازی و اشغال خاک دیگران کار نادرست و غیرانسانی و غیراخلاقی است و هم تبلیغ آن.

ناگفته نباید گذاشت، البته برای کسانی که به جنبه ادبی شاهنامه بیشتر اعتنا می کنند، که اسطوره ها یا افسانه ها یا زبان و ادبیات پیوند عمیق دارند. از نظر ادبی هر افسانه ای، هر روایتی و هر اسطوره ای خواه مهاباراتا هندی باشد یا شاهنامه فردوسی و یا ایلید هومر، داستان سرا و شاعر یونانی، جزئی از ارزش های گرانبهای فرهنگی - ادبی یک ملت است، اما از نظر عقلی و علمی، باور داشتن به این افسانه ها و به موجودات فراطبیعی، یا موجودات انسانی با زور و بازو و عقل و توانایی های فوق بشری، چنانکه تیری را در هوا پرتاب کنند که فاصله کم و بیش دو هزار کیلو متر را در چهار - پنج ساعت طی نماید، امری است که امروز حتی یک طفل سالم هفت - هشت ساله هم نمی تواند آن را شدنی بداند. چنین چیزی با واقعیت های تجربی متفاوت هستند و هیچ سرو کاری با حقیقت ندارند. سرگذشت و زندگی خدایان و ابر انسان ها، مانند هرکول و آشیل و سیزیف یونانی، اسکندای های هندی و اشخاصی مانند آرش کمانگیر و دیو و اژدها و سیمرغ و زال و رستم، با آن خصوصیات تقریباً فوق انسانی و منحصر به فردش و... در ادبیات آریائی - اوستایی و داستان های اسطوره ای آسوری و مصری و چینی و بابلی و... برای یک انسان اندیشمند و عاقل قطعاً طرف تأیید نیستند.

اسطوره ها از آفرینش کیهان و انسان، همچنان خالق سخن می زنند که هیچ تناسب و تجانسی با واقعیت ها ندارند و هیچ انسانی صاحب خردی نمی تواند آن ها را قبول کند. از انسان ها، از سرگذشت انسان ها، از مرگ، از زندگی، از ولادت، از طفولیت و جوانی و پیری، از رسوم و عنعنات و از تمدن ها و جنگ ها و پهلوانی ها و دشت و کوه و دریا و آسمان و ستاره و شهاب سنگ ها و طوفان ها و انواع موجودات عجیب و غریب و حیوانات سخن گوی و... سخن می زنند، که هیچ کدام وجود خارجی نداشته اند.

همه این داستان ها ساخته ذهن انسان بوده اند. همه، به غیر از موجودات عجیب و غریب، مانند سی مرغ، و حیوانات سخن گوی و انسان های پرنده، وجود داشته اند، ولی نه به تمام معنی آن گونه که افسانه پرداز، داستان سرا یا شاعر و راوی می گوید. انسان ها در آسمان ها زندگی می کنند، خدایان با انسان ها ازدواج می نمایند، کوه ها حرف می زنند و ابر ها پا به پای انسان ها حرکت می کنند تا بر سر انسان ها سایه شوند و درختان به احترام انسان هایی دولا می شوند و... چه کسی چنین سخنانی را می تواند باور کند؟

واقعیت دیگری را هم نباید نا گفته گذاشت، که این افسانه ها چندان هم خالی از مفاد نبوده اند، زیرا همین افسانه ها از جهتی در به کار انداختن ذهن انسان ها و در قوام فکر بشر نقش بسیار مهم و سازنده ای بازی کرده اند که با گذشت زمان و سیر تکامل بیشتر فکر بشری، ارچند به عنوان فرآورده های اولیه و تخیلی - دینی - فلسفی - ادبی دوران کودکی فکر بشر، انسان را در مسیر اندیشیدن بهتر و مثمرتر یاری رسانده است و راه را برای پوشاندن جامه واقعیت بر آن تخیلات و عالمی از تخیلات دیگر هموار نموده است. جایگاه اسطوره در دنیای معاصر تنها از دو منظر مهم و معتبر است:

یکی، از منظر ادبی. و دیگر، به عنوان محرک فکر انسانی. تنها همین دو مورد، نه از منظر واقعی بودن آن ها. میزان اهمیت اسطوره و قصه و افسانه از نظر ادبی، و از این نظر که محرک فکر انسانی بوده است، تعیین و سنجیده می شود نه از نظر تاریخی و داشتن حقیقت.

اسطوره و داستان و حکایت و قصه، چون مانند سایر اندیشه ها حاصل فعالیت ذهن انسان است و در بافت فکری انسان نقش دارد، و چون جریان بسیار خلاق و بسیار روان است، دارای ارزش خاصی است، ولی این ارزش به هیچ صورت بالاتر یا برابر به ارزش علوم ثابت‌ه نیست. بیشتر از این در نوشته قبلی، هدفی وجود نداشت. این که چرا برخی ها متوجه قصد من از آن نوشته نشده اند، یا شده اند و بر حسب عادت خواسته اند "هرو مرو" چیزی بگویند، من در تعجبم.  
پایان...